

## بسم الله الكافي المستعان

پس باید اول دانست که این سرّ قویم و امر عظیم را قادر حکیم و سلطان علیم در چه شیء قرار داده و بعد باید نفس و روح را از نفس و هوی مبرا و منزّه نمود تا قابل این ودیعه صمدانیه و این صنیهه ربّانیه شود پس بگیر آب نورانی را از آتش ظلمانی تا عالی از سافل ممتاز شود و تفصیل میان آب و ارض داده شود و بعد از تفصیل تطهیر شود تا قابل تزویج و مزاج گردد یعنی کبریت را بسوزان با آتش ملایم که آن تعفین رطب حکما است تا ارض کبریت از ماء کبریت خارج شود و این قدر این ماء لطیف حاد نورانی را باین ارض ظلمانی مسلط مینمائی تا در تقطیر ورد تقطیر هیچ از آن آب در ارض نماند و تمام آب حاصل شده بعد قدری از این آب بر این ارض مطهر مسلط کن و در تعفین رطب مذکور بگذار و مکرر کن تا این ماء کبریتی با ارض زیبقی متحد شود پس قدری از این ماء بر زیبق جدید بیست و یک نوبت یا کمتر یا بیشتر میخورانی تا این ارض مشمع شود در اینوقت ارکان حجر که روح و نفس و جسد باشد مهیا خواهد بود در اینجا سرّ توحید حضرت باری در این صنع بدیع آشکار و هویدا است پس قدری از این خل ثقیف که زیبق انبیاء است بر این ارض مطهر مسلط مینمائی تا این ماء الهی این فضه مأخوذ از ذهب معدنی را حل نماید و جزء خود گرداند یعنی ارض کبریتی با ماء زیبقی متحد شوند یعنی تشمیع شود بعد این ارض

مشمع را چند صباحی در خل بگذار و تا انتها تشمیع که اول مقام تحلیل است تورا حاصل شود این رتبه تمام ابواب اکسیر قمر است و بعد اگر خواهی دهن مطهر مذکور را که همان نفس است با این ارض مشمع منور بخوران اکسیر شمس اتمام پذیرد و این باب از ابواب اعظم است من ظفر به فقد ظفر بالغایة القصوی و دیگر بدانکه بعضی از طالبان این صنعت روح و جسد مخالف را میزان نموده تدبیر نشده تزویج مینمایند که مزاج گیرد و این بغایت بعید است و هرگز بمقصود نرسند این کلمه در این علم از اسرار انبیاء و حکماء است که روح در جسد غیر ساکن نشود و جسد روح غیری را قبول ننماید اگر این مطلب ادراک شود بجمیع آنچه طلب میکنی خواهی رسید و بعضی حجر را عالم اصغر گفته اند که مأخوذ از عالم اکبر است زیرا که انسان را جامع اجناس ثلاثه میدانند که نبات و حجر و حیوان است و ظاهر این هیکل اگر چه از عالم صغیر است ولکن باطن آن حاکی از عالم کبیر است و خلق حجر را بخلق انسان تشبیه کرده اند یعنی از ارض ظاهر میشود و بارض رجوع مینماید ولکن از ارض چیزی انبات نمیشود مگر بماء پس بفهم ای سائل اشارات اسرار را در سرائر کلمات یک رمز از رموز انبیا ذکر مینمایم تا بر جمیع اسرار این امر واقف شوی اگر بر موز آن پی ببری بدانکه خداوند تبارک و تعالی خلق نمود ارض را در ماء و خلق نمود شمس را تا اشراق نمود بر ارض پس بخاری و دخانی صعود نمود پس آسمان خلق شد پس بحکمت بالغه عالم بود که حرارت شمس ضرر میرساند ارض را پس بقدرت کامله خلق فرمود سحاب را تا ببارد بر ارض تا اینکه از او ظاهر شود جمیع الوانها و رنگها و دیگر

بدانکه رکن اعظم در این اعمال مذکور آتش است که باید باعانت او جمیع این مقامات اتمام پذیرد ولکن آتش ملایم خفیف زیرا که سرعت تعلق آتش بدهن معلوم و واضح و مبرهن است احتیاج ذکر استدلال ندارد و اگر خواهی بطریق بدیع و سیبل جدید عمل نمائی وسالک شوی جمع کن انفاس معدنیات و ارواح و اجساد آنرا بمیزان طبیعی که مستور گشته از انظار و افهام عباد پس تطهیر کن تا از وسخ و سواد پاک و خالص شوند تا هر کدام لونی باقتضای عالم و طبیعت خود ظاهر نماید یعنی آنچه مقتضی بیاض است سفید شود و هر کدام قابل حمرت است قرمز و سرخ گردد بعد مزاج ده اینها را مزاج کلی واقعی و مزاج کلی صورت نبندد مگر آنکه بگردانی جمیع را آب جاری سیال و بعد در خل بگذار تا مزاج یابند و متحد شوند اتحاد حق یقین که هرگز منفصل نشوند و جدا نگردند اگر چه بتمام تدبیر حیلہ نمائی اینست مقام خلود اجساد و حشر اجسام از محل خود و بجنت خلود که مقام بقای این روح زیبقت در جسد کبریتی مخلد میشود یعنی دیگر ازاله صبغ و تغییر و تبدیل در این مقام محال است الا ان یشاء الله در اینوقت قیامت اجساد در این رتبه تمام است و این از اسرار طبیعیہ و جوهر علم صنعیه در عالم طبیعت است که بتوالقاء نمودم پس شاکر باش این نعمت کبری و عنایت عظمی را که سبقت نگرفت باو احدی نه از مخلصین نه از کرویین بعضی از انبیاء از زیبق وحده عمل را تمام نموده اند و ذکر آن لم یزل جائز نبوده و لا یزال جائز نخواهد بود همیشه در کنائز عصمت مکنون بوده و در خزائن قدرت مخزون خواهد بود بدانکه این ثقیف نورانی را که از شجره حکمت

ربانی اخذ نمودی اگر سه مرتبه رد بر سفلی نمائی تا حاد شود با دهن که کبریتست و صیغ که همان ارض مطهر است مزاج یابد یعنی حل شود و بعد عقد کند و این هنگام بلون یا قوت جلوه و ظهور مینماید و مهیاست برای کل اجساد یعنی نافذ و طایر و صابغ است در جمیع اجساد معدنیات و دیگر بدن ای سالک طالب که در معدنیات طاهره صیغهای لطیفه جلیله غیبیه مکنونست از برای عبادیکه موفق شده‌اند باین نتیجه کبری اگر چه حیوانی اصیغ و الطف و اشرف و اقوی و انصب است و بدانکه اشرف معادن که حامل صیغ شده‌اند چهار است و آن زیبق و کبریت و زرنیخ و نوشادر و اجساد اینها ذهب و فضه و رصاص و حدید و نحاس است واعظم کل در باب حمزه ذهب از نحاس و در باب بیاض قمر از رصاص و اما نفس حمزه کبریت و نفس بیاض زرنیخ و زیبق است و تنقیه و وصل و مزاج عمل نوشادر است اینست تمام ابواب معادن که ذکر شد امامعدن الهی که از اب و ابن و روح القدس است از خلاصه کلمات و جواهر بینات از قبل معلوم میشود چنانچه شد پس معلوم شد که اصل عمل از زیبق و کبریت است ولکن نه زیبق و کبریت عامه اگر چه همان زیبق و کبریت سوقی است که جمیع ارض را احاطه نموده بقسمیکه محلی نیست که از ان محروم گشته باشد این نیست مگر از انبساط رحمت الهی و عنایت ربانی و مقصود گشودن این دو رکن است که باعانت خود بی مداخله غیر بگشایند و مزاج گیرند و مفتاح آتش عنصریست که باعانت او می‌گشایند و مزاج گیرند و دیگر هر نفسی بقدرت حدّ نظر خود رأی و تدبیری کرده و دیگر بدانکه علم موازین که اصعب علوم است نزد حکمای قبل از

فلسفه و غیره بقسمیکه مجلدات در این علم تصنیف نموده‌اند جمیع آن بنظر و عقل تو منوط و مشروط است احتیاج بمیزان ظاهره ندارد و چنان‌مدان که آنچه ذکر شده از احدی اخذ شده هرگز حکمت نخوانده‌ام و تدریس ننموده‌ام بلکه از لطیفه روح عنایت شده‌است چون ذکر بیان باین مقام رسید مطلب را تجدید مینمایم در ذکر اسامی مختلفه که در کتب مذکور و مسطور است تا جمیع مراتب را ادراک نمائی دیگرشکی و ربیبی از برای تو باقی نماند پس بدانکه اصل این امر قویم و سرّ عظیم از شمس و قمر است که همان زیبق و کبریت انبیاء و حکماء است و باسماء کثیره ذکر شده تا لطیفه امر مستور ماند از انظار و محفوظ گردد از اغیار تا هر نا محرمی محرم اسرار الهیه و عارف مخازن حکمت صمدانیّه نشود مثل زیبق و کبریت و سماء و ارض و روح و جسد و ذکر و انشی و زیبق شرقی و غربی دهن و ماء و نفس و جسد رأس و دنب ظاهر و باطن سواد و بیاض بجمیع این اسامی مینامیده و بعضی اختصار باسم واحد نموده و حجر نامیده‌اند پس بر اسرار تدبیر واقف شده‌اند و مائی اخذ نموده‌اند و او را زیبق شرقی و ماء کبریت و ماء حاد و خل ثقیف و ماء الشب و لبن العذراء و مفتاح مطلق و ماء الحی و الخمر و الخل و بول العجل و بول الصبیان نامیده‌اند و چون تقطیر بسه نوبت انجامید یعنی ماء اول را که از شجره زیتون اخذ شده رد بر سفل نموده در تعفین گذارند تا سه نوبت تمام شد او را ماء مثلث گفتند و اوست کلید در کنز الهی و همچنین ارض او باسماء لا تحصی نامیده شده مثل رصاص و کحل و نحاس الحکمة و اسفیداج و راءس المعدن و جسد و زیبق عربی و ما دون ذلک و بدانکه این اسماء

لغو ذکر نشده بلکه در مراتب تدبیر باقتضای آن حالت و لون اسمی مقرر داشته و رسمی معین نموده اند مثلاً ارض قبل از تدبیر و تطهیر که سواد در او باقی است موسوم بزفت و کحل و نحاس و رصاص اسود و بعد از خلاصه از وسخ و سواد و ظلمت و کبریت مبیض و رصاص ایض و کلس البیض و ارض مطهر و ارض جدید و طفل و فضّه و قمر مینامند و بعد از تزویج و تلطیف بخمیره و ذهب بذر الذهب و کبریت الاحمر و الشمس و قرص الروم و شقایق الحکمة ذکر مینمایند مثل انسان در هر حال باسمى و رسمی موسوم و موصوف است از حالت علقه تا مخلع شدن بخلعت تبارک الله احسن الخالقین و همچنین است مراتب جمیع مخلوقات و تمام مذکورات اگر بعین طاهره صافیه ملاحظه نمائی جمیع این اسامی مختلفه ذکر شده تا باختلاف اسماء اذهان نلغزد و پریشان نشود و نیست مگر از سازج مرحمت و جوهر عنایت کل انبیاء و حکماء بر رمز و لغز و اسماء مختلف این امر را ذکر فرموده اند چنانچه از امیر المؤمنین علیّ - علیه السلام - سؤال نمودند فی حین الذي یخطب - علیه السلام - خطبة البیان:

"فقیل یا امیر المؤمنین: أیکون الکیمیا، قال: بلی ولعمری کان ویکون وکائن، فقیل: ما هو، فقال - علیه السلام: إن فی زبیق الرّجراج والأسرب والرّاج والحدید المزغفر وزنجار النّحاس الأخضر لکنوز الأرض، فقیل یا امیر المؤمنین: لم نفهم فقال - علیه السلام: اجعل بعضه [أرضاً] وبعضه [ماء] فافلح الأرض بالماء وقد تمّ العمل فقیل

أيضاً نفهم فقال لا زيادة على هذا" وإنّ الفلاسفة القدماء ما زادت لئلا يتلاعب به الناس وقد رُوِيَ عن إبراهيم الخليل - عليه السلام - قال: إنّ العلم في البيضة وليست غير البيضة، فقيل له: وما هو العمل وما البيضة وما هو غير البيضة، فقال - عليه السلام: إنّ البيضة هي العالم والطّبايع الأربعة التي فيها علم الكلّ" وقد أتى بذلك بليناس الحكيم حيث ذكر نقش اللّوح الذي في يد هرمس وهو قال: "حَقًّا يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَنَّ الْأَعْلَى مِنَ الْأَسْفَلِ وَالْأَسْفَلُ مِنَ الْأَعْلَى عَمَلُ الْعَجَائِبِ مِنْ وَاحِدٍ كَمَا كَانَتْ الْأَشْيَاءُ كُلَّهَا مِنْ وَاحِدٍ أَبُوهُ الشَّمْسُ وَأُمُّهُ الْقَمَرُ" وقال أيضاً: "اللّطيف أكرم من الغيظ نور الأنوار بقوة القوي يصعد الأرض إلى السّماء ثمّ ينزل فيكون مسلّطاً على الأرض والسّماء والأعلى والأسفل" فاعلم بأنّ الله تبارك وتعالى أخذ خطّاً فشقّ بالطول ثمّ أدار أحدهما على الآخر فعمل بينهما العالم والخطّ إنّما يتكوّن عن النّقطة إذا حرّكتها فافهم ما نقول

پس بدان ای سالک که این عمل مکتوم را حیوانی نامیده اند بدو وجه اول آنکه در حیوان روح و نفس و جسد موجود است و در حجر حکما هم بمثل آن موجود است لهذا حیوانی نامیده اند و وجه دیگر آنکه چون اصل این عمل از دهن مطهر است و دهن منسوب بحیوان است لهذا باین اسم موسوم شد و اما اطلاق اسم حجر بر این شیء بعلت آن است که چون حجر بقوه روحانی که در او موجود است حدید را اخذ مینماید و همچنین این رکن قویم جمیع اجساد را بقدرت روحانی و قوه ربانی اخذ

مینماید و تقلیب میکند و دیگر نماند رمزی و لغزی و کنایه و سرّی در این امر مگر آنکه مکشوف و واضح نمودیم با اینکه هرگز میل تحریر نداشته‌ام و ندارم با وجود این ذکر نعمت را باین دقت و تفصیل بتمامه ذکر نمودم تا بکینونیت فؤاد خود آیه قدرت و غلبه الهی را در مقام اجسام مشاهده نمائی و مستعد لقای اکسیر اعظم و جوهر مکرم و روح مفخم معظم من ینظهره الله شوی که اوست منقلب کننده ارواح و مجدد کننده عناصر و مبعوث کننده افنده و عقول چون باین اسم مبارک رسیدم خالصا لوجهه بیان دیگر در اینعلم ذکر مینمایم تا شرف و عنایت آن ذکر بماند در میان عباد تا ظهور آن شمس حقیقت وجود غیب مقصود و نقطه محمود پس بگیر از صمغه بیضاء که ارض کبریت مطهر مبیض است یعنی در حالتیکه صافی البیاض باشد که بهیچوجه تیرگی در او نماند و بعد بصمغه حمراء که نفس رطبه باشد یعنی دهن مطهر که با کلس تربیت شده و بمقام دهن لایحترق رسیده باشد و صافی الحمره باشد مزاج ده تا حل شود که دیگر شئی از ارض باقی نمانده باشد مگر که محلول شده باشد در این وقت عمل تمام است و این در مقام قلیل بانتهای رسد إذا ظهر فجر المعانی والبیان من أفق الإیقان فتمسک به لتکون متمسکاً بالعروة الوثقی والخیط الدّرّیّ الأعلى والحبل المحکم الأوفی لتکون من الذین هم شربوا من جواهر المعانی من عیون الصّمدانی وتکون فیہ من الرّاسخین و بعدا بدانکه این علم با همه شرافت و علوّ آن متعلق بعالم طبیعت است اگر کسی عوالم طبیعت را ادراک ننماید چگونه ماوراء طبیعت را ادراک مینماید و با اینهمه مراتب خود را عالم میدانند فسبحان الله عمّا یقولون فیما لا یشعرون



و بعد از مراتب قول و تبیان و تفصیل و بیان وصیت مینمایم ترا که تحصیل اّکسیر اعظم ترا غنی مینماید از آنچه در ملک مشهود است و بآن محتاج از اّکل و شرب و لباس و ما یحتاج إلیه ولیکن باز محتاج و مضطر خواهی بود بلکه اشد از قبل زیرا که جمعیت دلیل تفریقست و غنا سبیل فقر پس امری را طلب نما که از اّکسیر و کلّ من فی السّموات والأرض غنیّ شوی که آنست شجره قصوی و لطیفه کبری و رفرف ابهی و سدره منتهی و مقامات القرب فی مکمن البقاء اینست وصیت این عبد اگر چه اشتغال باین امور سدّ این باب نمینماید قل فادخلوها یا أيّها الملائمّنین والحمد لله ربّ العالمین.